

از: حسین مهرپور

تحولات قانونگذاری در امر تجدیدنظر

قسمت اول

مقدمه

یکی از پیامهای مهم انقلاب اسلامی ایران و یکی از امور مورد تأکید و تصریح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این است که قوانین حاکم در این نظام باید مطابق با موازین اسلامی تنظیم شود و دادگاهها نیز بر مبنای مقررات و قوانین اسلامی تشکیل و اداره گردند و بکار دادرسی به پردازند، یعنی هم قوانین ماهوی و موجد حق باید براساس موازین اسلامی باشد و هم قوانین شکلی و مقررات مربوط به دادرسی و کیفیت محاکمه و احقاق حق.

اصول ۴ و ۶۱ قانون اساسی بوضوح حاکی از این معنی است.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران دستگاههای مدیریت نظام، سریعاً دست اندرکار تهیه و تنظیم قوانین جدید و برقراری تشکیلات و نهادها براساس موازین اسلامی شدند.

کلیت موضوع، کمتر مورد بحث و اختلاف نظر بود ولی هنگام عمل و پیاده کردن و به اجرا درآوردن امور بر مبنای موازین اسلامی، گاه اختلاف نظرها و دشواریهایی در مورد تشخیص معیار اسلامی بوجود آمد، و طبیعتاً این مسئله در قوانین مربوط به دادگستری چه قوانین ماهوی و چه قوانین شکلی و مربوط به اداره دادگاهها و دادرسیها نمود بیشتری پیدا کرد. و اختلاف نظرها در تبیین و تشخیص موازین اسلامی بخصوص با توجه به تحول زمان و حدوث مقتضیات و مسائل جدید بروز کرد.

صرف نظر از اختلافی که بین متشرعین و متجددین وجود داشت و دسته اخیر اصولاً اجرای مقررات اسلامی را در زمان حاضر عملی و مفید نمی دانستند، بین خود متشرعین نیز در تبیین برخی موازین اسلامی و تطبیق قوانین بر آنها گاه وحدت نظر وجود نداشت و احیاناً گذشت زمان هم در تغییر نظر و رویه مؤثر بوده و موجب تغییر و اصلاح قوانین از این حیث شد.

متأسفانه در تدوین و تصویب قوانین و هم‌آهنگ نمودن آنها با موازین اسلامی، مطالعه و کنکاش لازم بخصوص در جهت درک مبانی اسلامی بعمل نیامده و این امر گاه منجر به تصویب قوانینی شده که در عمل موفق نبوده و نتوانسته نیاز جامعه را تأمین کند و چون بعنوان قانون منطبق بر موازین اسلامی عنوان شده چهره ناموفقی از احکام اجتماعی اسلامی را نشان داده است و در برخی مواقع هم با توجیه ضرورت و یا با بازی با الفاظ، قوانین و مقررات آنگونه که به زعم تدوین کنندگان نیازها را برطرف نماید تصویب شد، و ظاهر شرعی آن هم به اصطلاح حفظ شد. برخی از قوانین در این گیرودار شرعی بودن از یکسو و برآوردن نیازهای جامعه از سوی دیگر و اختلاف نظر فقیهان و دست‌اندرکاران تدوین قوانین و اسلامی کردن آنها سرگذشت جالبی داشتند و فراز و نشیبهای مختلفی را پیمودند و هنوز يك روال منسجم و صحیح و منطقی

پیدا نکردند. آگاهی از سرگذشت این قوانین و روندهای مختلفی که داشتند از این رو میتواند مفید باشد که از یکسو نیاز متحول جامعه و ناکافی بودن قوانین مصوب و جامع نبودن آنها را نشان میدهد و ازسوی دیگر تلاش متولیان قانونگذاری برای حفظ مشروعیت قوانین و درعین حال اختلاف نظر آنها در معیارهای شرعی بودن و تغییر آرام برداشتها و تلقی‌ها از موازین شرعی و فقهی درطول مدت کوتاه را ارائه میدهد و درعین حال این نتیجه سودمند را میتواند درپی داشته باشد که در تدوین قوانین مخصوصاً با عنوان منطبق بودن آنها بر موازین اسلامی و شرعی باید احساس مسئولیت بیشتری کرد، همه جانبه‌نگر بود و با بینش جدید و نگرشی جامع‌الاطراف و در نظر گرفتن مقتضیات و نیازهای واقعی جامعه و درپیش گرفتن شیوه اجتهادی در استخراج احکام اسلام و یا انطباق قوانین بر آنها بگونه‌ای که به فرموده امام راحل رضوان‌الله تعالی علیه، اسلام متهم به عجز از اداره امور جامعه نگردد، قوانین و مقررات را تنظیم و تصویب کرد و بمرحله اجرا درآورد.

بهرحال بعنوان نمونه از دو قانون میتوان یاد کرد که سرگذشت پرماجرا و خواندنی دارند، یکی قانون تعزیرات در مورد قوانین ماهوی است که اینجانب طی مقاله‌ای تحت عنوان: سرگذشت تعزیرات، سیر جریاناتی را که بر این قانون گذشته و نظریات و برداشتهای گوناگونی که در این زمینه وجود داشته است را نگاشته‌ام.

دیگری قانون تجدیدنظر در مورد قوانین شکلی است که آنهم تحولات و دگرگونیهای زیادی را بخود دیده است که آخرین آن در قانون مربوط به دادگاههای عمومی و انقلاب است که اخیراً قدرت اجرائی پیدا کرده. در این خصوص هم اینجانب طی مقاله نسبتاً مفصلی تحت عنوان تجدیدنظر در حکم دادگاه و موعد آن از نظر فقه امامیه و قوانین موضوعه ایران، بحث کردم

و بحث‌های زیادی هم از سوی اساتید و صاحب‌نظران در این زمینه بصورت سمینار یا نگارش مقاله بعمل آمده است ولی بنظر آمد مروری بر قوانین گوناگونی مربوط به تجدیدنظر در این سالهای بعد از انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و برداشت‌های فقهی و اسلامی که در رابطه با این موضوع وجود داشته و توسعه و تزییق‌ها و تغییر و اصلاح نظرها که پدیدآمده میتواند مفید باشد و نظرها را باین امر جلب کند که باید در اینگونه مطالب، دید وسیعتر و بینش عمیق‌تری بخرج داد و طرحی نو درافکند، گمان میکنم کنار هم قراردادن این قوانین و روندی که در طی این مدت پیدا کردند، میتواند بسیار آموزنده و هشداردهنده باشد.

مفهوم تجدیدنظر و جایگاه آن در شرع

به بیان ساده و کلی، تجدیدنظر، عبارت از بررسی حکم صادره از سوی يك مقام قضائی بوسیله يك مقام صلاحیتدار قضائی دیگر است که در این بررسی ممکن است مرجع تجدیدنظر حکم اولیه را تأیید نماید و ممکن است بر آن ایراد گرفته و آن را نقض کند. این بررسی مجدد ممکن است مربوط به ماهیت موضوع باشد و امکان دارد فقط از لحاظ شکل کار و انطباق موضوع بر مواد قانونی و صحت استنباط قانونی مورد بررسی قرار گیرد. همچنین امکان دارد در برخی موارد خود مقام قضائی صادرکننده حکم رسیدگی مجدد به حکم صادره را بعهده بگیرد.

اصل جواز تجدیدنظر در حکم به این امر منطقی برمیگردد که ممکن است حکم اولیه بهرعلتی صحیح نباشد و حقی تزییق شده باشد، بنابراین باید این حق و فرصت را به محکوم علیه داد که اگر مدعی است حکم صادره نادرست است، مرجع صالح قضائی دیگری که بحکم قانون بوجود آمده حکم را ملاحظه و احیاناً یکبار دیگر موضوع و ادله را بررسی کند و اظهار نظر نماید.

تجربه بشری در طول تاریخ دادرسی نشان داده است که دادن فرصت تجدیدنظر و امکان بررسی ادعای عدم صحت حکم در مرجع دیگر، بیشتر تأمین عدالت و رسیدن به حقیقت را تضمین کرده است هرچند کمی اجرای حق و عدالت را بتأخیر انداخته است، هرچه موضوع مورد رسیدگی مهمتر باشد، طبعاً اهمیت امکان رسیدگی مجدد بیشتر میشود.

این امر، منافاتی هم با اعتبار رأی قاضی اولیه صادر کننده حکم ندارد. قاضی موظف است کوشش خود را بنماید و از لابلای ادله ابرازی و عنداللزوم تحقیقات لازمه حتی الامکان حقیقت را کشف نماید و حکم موضوع را از قوانین مدون و اصول و قواعد حقوقی قابل اعمال استخراج کند و رأی بدهد. ولی از آنجا که بشر جایز الخطاست، هم در تشخیص موضوع و هم در فهم و بیان حکم، قانون پیش‌بینی کرده است، تحت ضوابط و معیارهای مشخصی بار دیگر موضوع در مرجع صالحی رسیدگی بشود، این معنا را عرف قضائی پذیرفته است و قضاء شرعی هم علی‌القاعده نمیتواند با آن مخالف باشد هرچند نظام مشخصی برای این امر در مبانی اولیه شرعی پیش‌بینی نشده است ولی اصل امکان اشتباه و خطای قاضی و لزوم برگشت از رأی صادره نادرست در برخی متون اصلی مذهبی دیده میشود که در واقع میتوان آن را ارائه طریقی کلی بحساب آورد.

مثلاً در نهج البلاغه امام علی بن ابیطالب علیه السلام در مقام بیان صفات قاضی میفرماید: از جمله خصایص قاضی باید این باشد که در خطا و اشتباه خودپای نفشرد و اگر حق را شناخت از بازگشت به حق و دست برداشتن از نظر خطای خود درنماند. (۱)

در دستورالعملی که بنقل از جرجی زیدان خلیفه دوم برای قاضی منصوب خود در کوفه در مورد چگونگی قضاوت و آداب آن نگاشته از جمله آمده است

۱-... ولا یتمادی فی الزله، ولا یحصر من الفی الی الحق اذا عرفه... نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۰۰۹ عهدنامه مالک اشتر.

که: «... اگر دیروز در دعوائی حکمی کردی و چون روز بعد به عقل خود رجوع نمودی واقع را شناختی و حکم حق را یافتی، نباید قضاوت دیروز تو را از بازگشت بحق بازدارد زیرا بازگشت به حق بهتر از پای فشاری درباطل است...» (۱)

بهرحال، وقتی اصل این ترتیب عقلی و منطقی در تعلیمات و متون مذهبی نیز سابقه دارد و بدان اشاره شده است چگونگی رسیدگی و پرداخت به این موضوع باتوجه به مقتضای زمان و مکان و کمی و زیادی دعاوی و وضعیت غالب بر قضات و آراء دادگاهها با مقرراتی که دولت تنظیم میکند تعیین میشود. ازسوی دیگر باید توجه داشت که دادرسی و قضاوت ضمن اینکه هدف اصلیش باید رسیدن به حق و اجرای عدالت باشد، درعین حال بلحاظ حفظ نظم و ثبات در جامعه باید فصل خصومت کند و بهرحال در يك مقطعی قضیه را خاتمه دهد گو اینکه بطور قطع بواقع نرسیده باشد.

در دادرسی باید قواعد و آئین منظمی برای کشف حقیقت تنظیم نمود بگونه‌ای که از روش دادرسی و رسیدگی به دلایل و نحوه تحقیق حتی‌الامکان بتوان احقاق حق نمود و درجای خود کیفر را بر بزهکار اعمال کرد و خلاصه اجرای عدالت را تأمین نمود. ولی بادر نظر گرفتن این اصل باید به فصل خصومت و قطع دعوی برحسب موازین ظاهری نیز بهاداد و براین مبنا نمیتوان به احتمال وجود حقی همواره حکم صادره را در معرض تزلزل و امکان رسیدگی مجدد گذاشت. پیامبر اکرم (ص) خود به این موضوع اشاره نموده و در حدیثی که بطرق و تعبیر مختلف از ایشان نقل شده است خطاب بمردم فرمود: من بین شما بر اساس بینه و قسم (دلائل معتبر ابرازی) حکم میکنم و ای بسا برخی از شما در احتجاج و استدلال و آوردن دلیل نسبت به طرف خود ناتوان باشد و

محکوم شود. فقط بدانید که حتی اگر من براساس ظواهر حکم دادم و حکم صادر نافذ و لازم الاجرا بود، کسی که میداند حق ندارد و حاکم شده است مالی را که از این طریق از طرف خود میگیرد بسان پاره‌ای آتش است که دریافت میکند.^(۱)

این بیان خود نشان گر این معنی است که حتی اگر پیامبر صاحب وحی هم قاضی باشد براساس موازین معقول شناخته شده بشری و معیارهای قابل قبول در روابط اجتماعی قضاوت مینماید و با همه کوششی که بکار میبرد، امکان دارد حکم صادره مطابق واقع نباشد و در این حال به نیروی ایمانی و وجدان مذهبی خود افراد مراجعه میکند که آنچه را میداند حق خودشان نیست نگیرند که حکم قاضی هرچند محکوم به را بظاهر برای محکوم‌له مشروع مینماید ولی ممکن است مشروعیت واقعی نداشته باشد بهر صورت لزوم قطع دعوی و فصل خصومت، در دعاوی نیز میتواند از لابلای این بیانات فهمیده شود. در هیچ‌یک از نصوص و متون اصلی مذهبی نه تجدیدنظرخواهی از حکم قاضی، منع شده و نه روش و ترتیبی برای آن تعیین شده است، اصولی که در متون و تعلیمات مربوط به دادرسی مورد توجه قرار گرفته عبارت است از: رسیدگی دقیق و عادلانه و بیطرفانه و توجه به اظهارات و دلایل اصحاب دعوی و دقت در فهم و استنباط حکم و انطباق آن بر موضوع و امکان تجدیدنظر و فسخ حکم صادره در صورت اشتباه.

ترتیب و تنظیم و سازماندهی مرجع قضائی با توجه به نیازهای هر زمان، بعهده حکومت است. موارد معدودی و محدودی که از سیره و رویه قضائی پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) در دست است و نشانی از رسیدگی

۱- قال رسول الله (ص): انما اقضی بینکم بالبینات والایمان بعضکم الحن بحجة من بعض ، فایما رجل قطع له من مال اخیه شیئاً فانما قطع له قطعه من النار (وسائل الشیعه جلد ۱۸، کتاب القضاء ص ۱۶۹)

تجدیدنظر در حکم در آنها دیده نمیشود، بلحاظ بسیط و ساده بودن جامعه آن زمان و دعاوی مطروحه و محدود بودن موارد رسیدگی است و نمیتواند دلیل بر عدم مشروعیت تجدیدنظر و قطعیت بلامنازع حکم صادره از قاضی اولیه باشد.

آنچه در روایت معروف عمر بن حنظله نیز آمده و برخی آن را دلیل بر عدم جواز تجدیدنظر و نقض حکم حاکم گرفته‌اند و آن را از محکم‌ترین ادله حرمت رد تجدیدنظر و نقض حکم دانسته‌اند^(۱) نیز نمیتواند دلالتی بر حرمت تجدیدنظرخواهی و عنداللزوم نقض حکم داشته باشد.

در آن روایت آمده است که امام صادق(ع) به برخی از اصحاب خود میفرماید مبدا برای حل اختلافات و فصل دعاوی به قضات جور مراجعه کنید و اگر اختلافی پیدا کردید از بین خود فرد صالحی را که عالم به احکام و معارف ما باشد بعنوان قاضی تعیین کنید و دعوی را نزد او برید و به حکمی که داد عمل کنید، در ذیل آن روایت آمده است اگر کسی به حکم چنین قاضی‌ای تن در ندهد و آن را رد کند، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده و کسی که حکم ما را رد کند مثل این است که حکم خدا را رد کرده است.^(۲)

این روایت و این مضمون منافاتی با این امر ندارد که در یک نظام قضائی مبتنی بر موازین اسلامی و مکتب اهل بیت و باعنایت به کیفیت و وضعیت قضات منصوب، برای اطمینان خاطر بیشتر از اینکه حکم صحیح در همان راستای مکتب اهل بیت صادر شده مرجع تجدیدنظر پیش‌بینی شود و یا اقلأً به درخواست محکوم‌علیه و ادعای او بر اینکه حکم صادره صحیح نیست رسیدگی شود.

۱- حاج میرزا حبیب‌الله رشتی کتاب القضاء جلد ۱۵ ص ۱۰۹.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۸ ص ۹۹ روایت مفصلی است که امام(ع) از مراجعه به قضات جور نهی میکند و وقتی راوی می‌پرسد اگر دو نفر اختلاف داشتند چه بکنند، میفرماید: «... بنظر ان من كان منكم ممن قد روی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فلیرضوا به حکما فانسی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکما فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینارد والراد علیناالراد علی الله و هو علی حد الشریک بالله».

بسیاری از فقهای بزرگ نیز همین معنی را تائید نموده و مانع بودن روایت عمر بن حنظله را از رسیدگی تجدیدنظر بعنوان اینکه رد بر حاکم است و ممنوع میباشد، ناموجه دانسته‌اند.

از جمله صاحب جواهر، پس از بحث زیاد در این خصوص میگوید: صحیح این است که دعوی تجدیدنظر را پذیرفت و این امر از موارد رد بر حاکم نیست بلکه بیان خطای حاکم است که غیر معصوم است. (۱)

سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی نیز با پذیرش دعوی تجدیدنظر حرف کسانی را که گفته‌اند نمیشود دعوی تجدیدنظر را پذیرفت چون قاضی امین امام (ع) است و فتح این باب موجب طعن در احکام و تزلزل آنها میشود، خالی از وجه میدانند. (۲)

منظور از اشاره به این مطلب، این است که بسیار دیده شد با برداشت غیر صحیح امری، شرعی یا غیر شرعی دانسته شده و بر آن اصرار شده و برپایه همین برداشت بنائی نهاده شده یا بنائی ویران گردیده و پس از مدتی تجربه و تحمل عواقب و زیانهای اجتماعی به تدریج گرایش بسوی بنای اولیه بعمل آمده است، در مسئله تجدیدنظر دقیقاً این معنی صادق است، بطوری که در سیر تحولات قوانین مربوط به تجدیدنظر خواهیم دید پس از يك دور قمری هم‌اکنون قانونگذار تا حدود زیادی مسئله تجدیدنظرخواهی را به وضع اولیه خود نزدیک کرده است.

۱- جواهر الکلام جلد ۴۰ ص ۱۰۵: «... فالتحقیق سماعها مطلق و اجراء احکام الدعاوی علیها کيفرها و لیس من الرد علی الحاکم بل هو من بیان خطاء الحاکم الذی هو غیر معصوم...»
 (۲) - سید محمد کاظم طباطبائی یزدی عروة الوثقی جلد ۳ ص ۳۰: «... و ما عن بعضهم من عدم سماعه مطلقاً اومع عدم البینه لانه امین الامام (ع) و ایضاً فتح هذا الباب موجب للطعن فی الاحکام لاوجه له...» برای ملاحظه بحث تفصیلی در این موضوع رجوع شود به کتاب: دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی از همین نگارنده، مقاله تجدیدنظر در حکم دادگاه و موعد آن از نظر فقه امامیه و قوانین موضوعه ص ۱۸۱ به بعد.

در مقررات مربوط به طلاق نیز تا حدودی چنین کردند. و بیم آن می‌رود که قانون دادگاههای عمومی و انقلاب نیز که براسلامی بودن آن و غیر اسلامی بودن شیوه‌ای که تاکنون رایج بود، تاکید بسیار میشود، همین راه را طی کند و پس از ویران کردن بنای ۸۰ ساله پس از چند سال تجربه، مجدداً بطور ناقص به تجدیدهمان بنا همت بگمارند، البته امیدواریم چنین نباشد و نظم نوین به‌راستی در تأمین عدالت موفق باشد.

بهرحال، پس از بیان این مقدمه که کمی هم بدرازا انجامید اینک سیری خواهیم داشت در قوانین مربوط به تجدیدنظر پس از انقلاب اسلامی که از آئین‌نامه دادگاههای انقلاب و قانون تشکیل دادگاههای عمومی شروع و به قانون اخیرالتصویب دادگاههای عمومی و انقلاب ختم میشود.

و این نکته را نیز باید متذکر شد که تحولات قانونی در امر تجدیدنظر و احياناً تعبیرات و یا ترتیبات خاصی که در این قوانین دیده میشود مبتنی بر تفکر اصل قطعی بودن حکم قاضی و جواز تجدیدنظر و احياناً نقض آن در موارد استثنائی و درعین حال عدم جواز تعیین موعد برای تجدیدنظرخواهی در آن موارد استثنائی میباشد.

موارد استثنائی قابل تجدیدنظر که در قوانین مختلف آمده بر مبنای فتوای برخی از فقهای معاصر از جمله حضرت امام خمینی رهبر راحل انقلاب (ره) تنظیم شده ولی بتدریج در آن تصرفاتی بعمل آمده و توسعه داده شده است و کم‌کم موارد تجدیدنظر افزایش یافته و تقریباً به همان وضع تجدیدنظرخواهی سابق نزدیک شده است.

برای حفظ نظریه قطعی بودن حکم دادگاه و درعین حال برای یافتن راه حلی جهت بازبینی و احکام اعدام و حدود یا مسائل مهم مالی یک حيله قانونی اندیشیده شد و مرحله‌ای بنام انشاء نظریه قبل از انشاء حکم اختراع شد نظریه‌ای

که دادگاه میداد میبایست مرجع بالاتر یعنی دیوان کشور آن را به بیند و پس از ابرام او دادگاه انشاء رای میکرد و توجیه این امر، این بود که تجدیدنظر در حکم قاضی جایز نیست (بنابه نظر رایج که آن را جایز نمیدانستند) ولی بازبینی نظریه قاضی که هنوز عنوان حکم به خود نگرفته ممنوعیتی ندارد، بنابراین قاضی مکلف بود ابتدا نظریه بدهد و انشاء حکم نکند تا دیوان کشور منع شرعی از بازبینی و نقض و ابرام آن نداشته باشد، چنانکه خواهیم دید بتدریج که مشکلات این ترتیب و صوری بودن آن ظاهر گردید، این مرحله حذف شد و پذیرفته شد که دادگاه حکم بدهد و طبق شرایط آن حکم قابل تجدیدنظر باشد.

همچنین در مورد مهلت تقدیم درخواست تجدیدنظر نیز پس از مدتها بحث و اظهارنظرهای مختلف سرانجام بگونه‌ای این مسئله در مقررات مربوط به تجدیدنظر در قانون دادگاههای عمومی و انقلاب و قبل از آن در قانون تجدیدنظر مصوب سال ۱۳۷۲ حل شد و برای تجدیدنظرخواهی موعده ۲۰ روز تعیین گردید هر چند برای اقتناع شورا ی‌نگهبان استثنائی هم برای آن گذاشته شده است.

قبل از ملاحظه سیر تجدیدنظر در قوانین پس از انقلاب اشاره‌ای بسیار کلی و کوتاه نیز به وضع تجدیدنظر طبق قوانین قبل از انقلاب نیز خواهیم داشت.

تجدیدنظرخواهی در قوانین قبل از انقلاب

طبق ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ علی‌الاصول رسیدگی ماهیتی به هر دعوائی دودرجه (نخستین و پژوهش) بود ولی بعضی از موارد را قانون از این حکم کلی استثناء کرده و آنها را غیر قابل پژوهش اعلام کرده بود. غیر از پژوهشخواهی، فرجامخواهی هم پیش‌بینی شده بود که از طرق فوق‌العاده رسیدگی محسوب میشد و برخی از احکام و قرارهای صادره ممکن بود در مرحله فرجامی در دیوان کشور مورد رسیدگی قرار گیرد. طبق ماده ۵۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی:

«مقصود از رسیدگی فرجامی تشخیص این امر است که حکم یا قرار مورد درخواست فرجامی موافق قانون صادر شده یا نه، در صورت اول حکم یا قرار ابرام والا باذکر تمام جهات قانونی مؤثر در نقض حکم یا قرار فرجام‌خواسته نقض میشود...»

در احکام کیفری نیز، طبق مقررات قانون آئین دادرسی کیفری احکام صادره از دادگاههای جنحه قابل رسیدگی پژوهشی در دادگاه استان و در برخی موارد قابل فرجام در دیوان کشور نیز بود. استثنائاً بعضی از احکام طبق قانون قطعی و غیر قابل پژوهش محسوب میشد، احکام صادره از دادگاه جنائی که حسب‌المورد از ۳ تا ۵ عضو تشکیل میشد، نیز قابل رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور بود.

طریق فوق‌العاده دیگری نیز برای رسیدگی مجدد پیش‌بینی شده بود که عبارت بود از اعاده دادرسی اعاده دادرسی هم در امور حقوقی و هم در امور کیفری در موارد محدود و استثنائی از قبیل کشف سند و دلیل جدید امکان‌پذیر بود و مقررات خاص آن در قوانین آئین دادرسی کیفری و مدنی مشخص شده بود. پیش‌بینی مراحل مختلف پژوهش و فرجام و اعاده دادرسی گاه موجب کندی بیش از حد رسیدگی میشد بگونه‌ای که گاه اجرای عدالت باتوجه به طول کشیدن بی‌جهت رسیدگی، دچار اختلال میشد ناراضایتی زیادی ایجاد میکرد. در قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری در سال ۱۳۵۶ مواد پراکنده‌ای در جهت اصلاح و تسریع در رسیدگی به تصویب رسید و از جمله برای تقلیل موارد تجدیدنظر تمهیداتی اندیشیده شد. ولی بهر حال، اصل قابل تجدیدنظر بودن آراء دادگاهها بصورت پژوهش یا فرجام و درموردی اعاده دادرسی به قوت خود باقی بود مراجع صالح برای رسیدگی به تجدیدنظر نیز مشخص بود.

مسئله تجدیدنظر بعد از انقلاب

حال به ترتیب مروری برحکم تجدیدنظر درقوانین مصوب بعد از انقلاب

می‌افکنیم:

۱- آئین نامه دادگاهها و دادرهای انقلاب -

چنانکه میدانیم بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، دادگاههای انقلاب اسلامی جهت محاکمه بزهکاران رژیم سابق بدستور رهبر انقلاب تشکیل شدند طبیعتاً در ابتدای امر این دادگاهها قانون مدونی نداشتند ولی اعلام شد که رسیدگی در این دادگاهها براساس موازین قضای اسلامی است، چندی بعد مقرراتی برای چگونگی رسیدگی و کیفیت تشکیل دادگاهها و دادرهای انقلاب تدوین و به تصویب شورای انقلاب رسید و در روزنامه رسمی منتشر شد این مقررات که بنام آئین‌نامه دادرها و دادگاههای انقلاب نامیده شد در جلسه مورخ ۵۸/۲/۲۷ شورای انقلاب به تصویب رسید و در روزنامه رسمی شماره ۱۰۰۳۹-۵۸/۵/۲۰ منتشر گردید.

طبق این قانون دادگاههای انقلاب به امور کیفری مرتبط با انقلاب که در ماده (۲) احصاء شده رسیدگی نموده و عندالاقضاء متهم را به مجازات متناسب محکوم مینمایند. طبق ماده ۱۲: «مجازاتها طبق حدود شرع اسلام و شامل اعدام، حبس، تبعید و ضبط اموالی که از راه غیر مشروع بدست آورده پس از تسویه دیون خواهد بود.»

و تبصره ۲ ماده ۱۱ مقرر میداشت که:

«احکام دادگاه انقلاب قطعی و بدون تجدیدنظر است.»

این قانون در رابطه با جرائم مربوط به انقلاب و احکام صادره از دادگاههای انقلاب آنها را قطعی و بطور مطلق غیر قابل تجدیدنظر اعلام کرده است. البته باید یادآوری کرد که عملاً دادگاهی بنام دادگاه عالی درقم تشکیل شد و

علی‌الاصول احکام اعدام و مصادره اموال صادره از دادگاه انقلاب در آن دادگاه مورد تجدیدنظر قرار میگرفت و این دادگاه تا زمان تصویب و اجرای قانون تعیین موارد تجدیدنظر سال ۱۳۶۷ بکار خود ادامه میداد. ولی جایگاه قانونی و شرح وظایف مدون و مکتوب و منتشر شده‌ای از این دادگاه در دست نیست.

۲- لایحه قانونی تشکیل دادگاه فوق‌العاده رسیدگی به جرائم ضد انقلاب مصوب ۵۸/۴/۵ شورای انقلاب و منتشره در روزنامه رسمی شماره ۵۸/۴/۲۵-۱۰۰۱۸.

این قانون تقریباً همزمان با آئین‌نامه دادگاهها و دادرهای انقلاب تصویب شد ولی هرگز به مرحله اجرا درنیامد. بهرحال ماده ۱۴ قانون مزبور نیز مقرر می‌داشت: «احکام صادره از دادگاههای موضوع این لایحه قطعی است مگر در مورد مجازات حبس دائم و اعدام که در این صورت محکوم علیه میتواند ظرف ۵ روز تقاضای رسیدگی فرجامی نماید، رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور خارج از نوبت بعمل می‌آید...»

۳- لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی -

قانون فوق در تاریخ ۵۸/۶/۲۰ به تصویب رسید و در روزنامه رسمی شماره ۵۸/۷/۲۶-۱۰۰۹۴ منتشر شد و به مرحله اجرا درآمد.

این قانون تشکیلات دادگستری را تغییر داد، دادگاه و دادرهای استان و دیوان کیفرکارکنان دولت و دادرهای آن را حذف نمود و عنوان دادگاه و دادرهای شهرستان را نیز از میان برداشت و کلاً آنها را تحت عنوان دادگاههای عمومی قرار دادند که به دادگاههای حقوقی و جزائی و صلح تقسیم میشدند. ماده ۲ قانون مزبور میگوید:

«دادگاههای عمومی به دادگاههای حقوقی و جزائی و صلح تقسیم

میشوند...»

طبق ماده ۳ هر دادگاه حقوقی یا جزائی از سه قاضی تشکیل میشود که مرکب از يك رئیس و دو مستشار است.

از لحاظ مسئله تجدیدنظر، این قانون، اساس دو مرحله‌ای بودن رسیدگی را از بین برد و طبق ذیل ماده ۲: «... رسیدگی در دادگاههای حقوقی و جزائی یکدرجه خواهد بود.» یعنی آن اصل کلی ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی که میگفت رسیدگی ماهیتی بهر دعوائی دو درجه (نخستین و پژوهش) خواهد بود مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد. از میان برداشته شد و دیگر رسیدگی پژوهشی طبق این قانون در مورد احکام صادره از دادگاههای عمومی حقوقی و جزائی وجود نداشت.

ولی باید در نظر داشت که دیوان عالی کشور بعنوان مرجع رسیدگی فرجامی وجود داشت و امکان فرجامخواهی از آراء دادگاههای مزبور از بین نرفته بود، بعلاوه همانطور که گفتیم این دادگاه علی‌الاصول از سه قاضی تشکیل میشد و در مورد رسیدگی به جرائمی که مجازات آنها اعدام یا حبس ابد بود، طبق ماده ۷ باید دادگاه از پنج قاضی تشکیل شود.

مواد ۱۷ تا ۲۰ چگونگی تجدیدنظر از احکام صادره از دادگاههای صلح را بیان میکند که ذیلاً نقل میشود:

ماده ۱۷: «احکام حضوری دادگاه صلح در دعاوی مالی بخواسته مبلغ تا یکصد هزار ریال غیر قابل تجدید نظر و فرجام است، سایر احکام دادگاه مزبور قابل تجدیدنظر خواهد بود مگر اینکه در قانون خلاف آن مقرر شده باشد.»

ماده ۱۸: «احکام کیفری دادگاه صلح در موارد زیر قطعی و در سایر موارد قابل تجدیدنظر است:

۱- در امور خلاقی

۲- در امور جنحه در مواردی که کیفر موضوع حکم بیش از پنجاه هزار ریال

جزای نقدی نباشد.

ماده ۱۹- احکام غیابی دادگاه صلح که قابل تجدیدنظر نباشد قابل واخواهی در دادگاه صادر کننده حکم خواهد بود.»

ماده ۲۰: «تجدیدنظر احکام و قرارهای قابل تجدیدنظر دادگاههای صلح حسب مورد راجع به دادگاه جزائی یا حقوقی است و آرائی که در مقام تجدیدنظر صادر میشود قابل فرجام نیست.»

۴- لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص -

این قانون در ۵۸/۷/۸ تصویب و در روزنامه رسمی شماره ۱۰۰۸۸-۵۸/۷/۱۹ منتشر شد.

قانون مزبور در واقع، دادگاه خاصی را از پیکره دادگاه عمومی جدا نموده و تشکیل آن را پیش‌بینی کرده که به مسائل مربوط به نکاح و طلاق و نسب و وصیت و وقف و نصب قیم و امین رسیدگی نماید.

مرجع تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر این دادگاه، طبق ماده ۲:

«... مجتهدی است که از طرف وزارت دادگستری با تائید یکی از مراجع

تقلید تعیین میشود...»

ماده ۱۲ تا ۱۴ مسئله تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه مدنی خاص و

چگونگی آن را بیان کرده که ذیلاً نقل میشود:

ماده ۱۲: «احکام دادگاه در موارد زیر قطعی و در سایر موارد قابل تجدیدنظر

است:

۱- در صورتیکه حکم مستند به اقرار باشد. اقرار شفاهی در صورت مجلس

قید و به امضاء مقرر میرسد.

۲- در صورتیکه طرفین دعوی قبل از صدور حکم از حق درخواست

تجدیدنظر صرف نظر کرده باشند.

۳- حکم مستند به رأی يك یا چند نفر داور یا کارشناس که طرفین کتباً رأی آنها را قاطع دعوی قرار داده باشند.

۴- دعاوی مالی که خواسته دعوی بیش از دویست هزار ریال نباشد.

ماده ۱۲: «تصمیمات دادگاه در مورد بند ۳ ماده ۳ قطعی است.»

(بند ۳ ماده ۳ عبارت است از نصب قیم و ناظر و ضمّ امین و عزل آنها).

ماده ۱۴: «درخواست تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه مدنی خاص به دفتر

آن دادگاه داده میشود و مهلت آن ده روز از تاریخ ابلاغ حکم است.»

۵- لایحه قانونی تشکیل دادگاه انقلابی ارتش -

این قانون بصورت ماده واحده و برای رسیدگی به جرائم ضد انقلابی

اعضاء ارتش، ژاندارمری و شهربانی در ۱۷/۹/۵۸ به تصویب رسید و در

روزنامه رسمی شماره ۱۰۱۴۴-۲۸/۹/۵۸ منتشر شد.

طبق ماده واحده مزبور: «... احکام دادگاه انقلابی ارتش براساس قوانین

اسلام و باتوجه به وظایف دینی و ملی افراد نیروهای مسلح سه گانه در صیانت

از استقلال و تمامیت ارضی کشور و پاسداری از انقلاب اسلامی ایران صادر

میگردد.

احکام صادره قطعی و بلا فاصله اجرا خواهد شد...»

قوانین مزبور بعد از انقلاب ولی قبل از اجرای قانون اساسی و تشکیل

مجلس شورای اسلامی تصویب شدند سه قانون مربوط به دادگاههای انقلاب و

دادگاه انقلاب ارتش و دادگاه فوق العاده مخصوص مسائل کیفری و آنهم

در رابطه با جرائم ضد انقلابی بودند که تجدیدنظر در احکام آنها راه نداشت یا

بسیار محدود بود.

قانون دادگاههای عمومی و دادگاه مدنی خاص هرچند تغییراتی در وضع

تجدیدنظر بوجود آوردند ولی ماهیت آن را زیر و رو نکردند و بر روال قوانین

سابق تنظیم شده بودند ولی از سال ۱۳۶۱ که قوانین مختلفی در جهت اصلاح دادگستری و اسلامی کردن آن تصویب شد در زمینه تجدیدنظر نیز مقررات جدیدی با این برداشت که علی‌الاصول تجدیدنظر در حکم حاکم خلاف شرع است مگر در برخی موارد محدود، وضع و تصویب شدند و به مرحله اجرا درآمدند. که تأمل در آنها و دنبال کردن مسیر آنها میتواند آموزنده باشد.

۶- قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری -

مصوب شهریورماه سال ۱۳۶۱ کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی در این قانون برای نخستین بار جرائم به: حدود و قصاص و دیات و تعزیرات طبقه‌بندی شدند. دادگاههای کیفری نیز از نظر صلاحیت رسیدگی به دادگاههای کیفری یک و دو تقسیم شدند.

طبق ماده ۱۹۸ اصلاحی دادگاههای کیفری یک به جرائمی که کیفر آنها طبق قانون، اعدام، رجم، صلب، نفی بلد بعنوان حد، قطع یا نقص عضو، ۱۰ سال زندان و بالاتر، ۲۰۰ هزار تومان و بالاتر و یا معادل دو پنجم اموال مجرم باشد رسیدگی مینمایند و رسیدگی به جرائمی که مجازاتشان غیر از کیفرهای ذکر شده باشد، طبق ماده ۲۱۷ اصلاحی بعهده دادگاههای کیفری ۲ گذاشته شد.

درمورد تجدید نظر، ماده ۲۸۴ اصلاحی مقرر میداشت:

«حکم دادگاه بدوی تنها در ۳ مورد قابل نقض و تجدیدنظر است و در سایر

موارد قطعی است:

۱- جائی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی

یا شرعی بوده است.

۲- جائی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده

پیدا کند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود.

۲- جائیکه ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را نداشته است.»

ماده ۲۸۴ مکرر: «پس از نقض حکم دادگاه بدوی، تجدیدنظر در همان دادگاه یا دادگاه دیگری بشرط صالح بودن انجام خواهد شد.»

در این قانون جهات نقض حکم دادگاه بدوی ذکر شده و منحصر در سه مورد گردیده است که مورد اول و دوم مستقیماً ربطی به ذی‌نفع در دعوی ندارد و بستگی دارد به تنبّه و توجه قاضی صادرکننده حکم یا قاضی دیگری که بمناسبتی پرونده زیرنظر او قرار گرفته و به چنان اشتباه بی‌نی پی برده است که اگر به قاضی صادر کننده حکم بگوید خود متوجه میشود.

اما در شق سوم که نقض حکم به لحاظ عدم صلاحیت قاضی صادر کننده حکم است، ممکن است یکی از طرفین دعوی مدعی عدم صلاحیت قاضی شود و پس از رسیدگی و ثبوت عدم صلاحیت، حکم نقض میشود اما در این قانون روشن نشده که اگر محکوم علیه مدعی اشتباه و یا خلاف قانون و شرع بودن حکم یا عدم صلاحیت قاضی شد چگونه و به چه مرجعی و در چه ظرف زمانی باید این ادعای خود را تسلیم کند و چگونه به این ادعا رسیدگی میشود و آیا اصولاً این ادعا قابل رسیدگی هست یا خیر؟

ظاهراً ماده ۲۸۴ از فتوای حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله گرفته شده است. حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله در مسئله ۸ از کتاب القضاء میفرماید: اگر طرفین دعوی، موضوع را نزد فقیه جامع‌الشرایطی مطرح کردند و او رسیدگی کرد و طبق موازین قضای اسلامی حکم داد دیگر نمیتوانند نزد حاکم دیگر تجدید دعوی نمایند و حاکم دوم هم حق ندارد آن را رسیدگی نموده و احیاناً نقض نماید حتی در صورت توافق طرفین دعوی بر تجدید محاکمه باز هم عدم جواز تجدید رسیدگی موجه است، بلی اگر یکی از طرفین دعوی ادعا کند که حاکم اول

جامع شرائط نبوده مثلاً فاقد اجتهاد یا عدالت بوده دعوايش مسموع است و حاکم دوم میتواند آن حکم را مورد رسیدگی قرار دهد و چنانچه عدم صلاحیت قاضی ثابت شد حکم را نقض میکند و بهمین ترتیب اگر حکم صادره مخالف ضروری فقه باشد بگونه‌ای که اگر خود قاضی اول متوجه شود بخاطر ظهور اشتباه از حکم خود برمیگردد، جایز است حکم را نقض کرد ولی در مواردی که مسئله نظری باشد و نظرات اجتهادی مختلف، نمیتوان حکم را نقض کرد.^(۱)

ملاحظه میشود فتوای امام (ره) در موردی است که طرفین دعوی در یک دعوی خصوصی قاضی خاصی را که فقیه جامع‌الشرایط است انتخاب کرده و دعوی را نزد او مطرح کرده‌اند و وی پس از رسیدگی طبق موازین قضای اسلامی حکم داده که در این صورت تجدید رسیدگی و نقض حکم جایز نیست. آیا این حکم در مورد دعاوی عمومی و حق‌اللهی و نیز درجائیکه طرفین قاضی خاصی را انتخاب نمیکنند بلکه بحکم قانون دادخواست خود را به دفتر دادگاهی تسلیم میکنند که طبق روال قانونی و رویه موجود بیکی از قضات منصوب ارجاع میشود و نیز در وقتی که قاضی فقیه جامع‌الشرایط نباشد، تعمیم دارد؟ شدیداً مسئله مورد تردید است.

بعلاوه در فتوای امام (ره) تصریحاً در مورد ادعای عدم صلاحیت و تلویحاً در مورد خلاف شرع بودن حکم صادره بیان شد، که این ادعا توسط قاضی دیگر رسیدگی میشود و در صورت اثبات، حکم بدوی نقض میشود.

ولی در قانون، نحوه رسیدگی به ادعای محکوم علیه مشخص نشده است.

۱- تحریر الوسیله جلد ۲ ص ۴۰۶: «لورفع المتداعیان اختصاصهما الی فقیه جامع الشرائط، فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین القضاء لایجوز لهما الرّفْع الی حاکم آخر و لیس للحاکم الثانی النظر فیه و نقضه، بل لو تراضی الخصمان علی ذالک فالمتجه عدم الجواز، نعم لو ادعی احد الخصمین بان الحاکم الاول لم یکن جامع للشرایط کان ادعی عدم اجتهاده او عدالته حال القضاء کانت مسموعه یجوز للحاکم الثانی النظر فیه، فإذا ثبت عدم صلوحه للقضاء نقض حکمه کما یجوز النقض لو کان مخالفاً لضروری الفقه بحيث لو تنبه اول یرجع بمجردہ، لظهور غفلته و اما النقض فیما یكون نظریاً اجتهادياً فلا یجوز و لا تسمع دعوی المدعی ولو ادعی خطاء فی اجتهاده.»

در عین حال بعضی از فقهاء بگونه‌ای دیگر مسئله را مطرح کرده‌اند یعنی بجای اینکه تکیه را بر عدم جواز تجدیدنظر و نقض حکم بگذارند، موضوع را از این دید که در چه مواردی میتوان و یا باید به دعوی تجدیدنظر رسیدگی کرد و حکم را نقض نمود عنوان و بررسی کرده‌اند. مثلاً شیخ طوسی در کتاب مبسوط که به تفصیل در باب شرائط و چگونگی قضاوت صحبت میکند میگوید: «هرگاه قاضی حکمی را داد و بعد برای او روشن شد که اشتباه کرده و یا برایش معلوم شد که حاکم قبلی حکمی اشتباهی داده است واجب است حکم را نقض کند و حکم جدید صادر نماید...»^(۱)

و در جای دیگر بطور کلی در مورد تجدید نظر خواهی میگوید: «اگر محکوم علیه نزد قاضی دیگر دادخواست داد و ادعا کرد که حکم خلاف علیه او صادر شده بر قاضی دوم لازم است به ادعای تجدیدنظر خواهی او رسیدگی کند»^(۲)

در بین فقهاء متاخر نیز مرحوم سید محمد کاظم یزدی میگوید: اگر محکوم علیه بعد از صدور حکم مدعی عدم صلاحیت قاضی یا اشتباه او در حکم در مقدمات حکم بشود طبق قاعده باید دعوی او را پذیرفت و آن را مورد رسیدگی قرار داد هر چند بر این ادعای خود بی‌تأثر باشد.^(۳)

بهر صورت قانونگذار میتواند از این روش فقهی استفاده کند و با تفکیک

۱- شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه جلد ۸ ص ۱۰۱: «اذا قضی الحاکم بحکم ثم بان له انه اخطأ اوبان له ان حاکماکان قبله قد اخطأ فیما حکم به وجب علیه ان ینقض حکمه عندنا، و یستأنف الحکم بماعلمه حقاً لایسوغ له غیر ذلک».

۲- همان منبع ص ۱۰۲: «اذا ولی القضاء لم یلزمه ان یتبع حکم من کان قبله عندنا وان تبعه جاز، فان بان انه حکم بالحق اقره علیه و ان بان انه حکم بالباطل نقضه و ان تحاکم المحکوم علیه و ادعی انه حکم علیه بالجور لزمه النظر فیهِ علی ما بیّناه».

۳- العروه الوثقی جلد ۳ ص ۲۹، مسأله ۴ از کتاب القضاء: «اذا ادعی المحکوم علیه علی المحکوم بعد تمام المرافعة و الحکم عدم اهلیة الحاکم لعدم اجتهاده او فسقه او ادعی خطاء فی الحکم او تقصیره فی مقدماته او جوره فیهِ او فسق الشهود فمقتضی عموم قوله (ص): «البیّنه علی المدعی و الیمین علی من انکر و نجوه سماع دعواه سواء کان له بیّنه اولا؟».

بین تجدید نظرخواهی و موارد جواز نقض حکم مقررات روشن در زمینه تجدیدنظر وضع کند و این شبهه اصل قطعی بودن احکام و عدم جواز تجدیدنظر خواهی که به معنای عدم جواز استماع دعوی تجدیدنظر تلقی شده را القاء نکند. اگر قانونگذار از شیوه فقهی مرقوم در فوق استفاده نموده بود نیازی به وضع ماده ۲۸۵ قانون اصلاح آئین دادرسی کیفری و ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو و لقمه را دور سرگرداندن نداشت.

بهرصورت چون نحوه اقدام در مورد ماده ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر مشخص نبود، بعدها شورای عالی قضائی در تاریخ ۱۳۶۲/۵/۳۰، طی دستورالعملی نحوه اجرای این مواد و مرجع صالح برای نقض حکم را بیان کرد. دستورالعمل مزبور، بنام دستورالعمل اجرای مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری چنین مقرر می‌داشت: (۱)

۱- نظر به اینکه دادرس پس از فراغ از رسیدگی و امضای رأی حق تغییر آنرا ندارد مگر در موارد تصحیح رأی که منحصر است به سهو قلم و اشتباهاتی از این قبیل. لذا در مورد بندهای یک و دو ماده ۲۸۴ وقتی قاضی به اشتباه خود متوجه گردید باید مراتب را به دیوان عالی کشور اعلام دارد تا در صورت نقض و تجویز مرجع مذکور بترتیب مقرر در تصمیم دیوان عالی کشور عمل گردد.

۲- دادستانها و دادیاران که به اقتضای وظایف خود در جریان صدور احکام قرار می‌گیرند یا وظیفه‌دار اجرای حکم می‌شوند مکلفند در مواردیکه قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا می‌کنند، مراتب را بوی تذکر دهند، بدیهی است در صورت عدم تنبه قاضی و بقاء یقین به اشتباه باید مراتب را مشروحاً و مستنداً به اطلاع دادستان کل برسانند تا مقام مزبور اقدام مقتضی معمول دارد و تاوصول نظر دادستان کل اجرای حکم را معوق نمایند.

۳- در مورد بند ۳- ماده ۲۸۴ در صورتیکه عدم صلاحیت قاضی مربوط بعدم

صلاحیت ذاتی یا محلی دادگاه و مواردی از این قبیل باشد، لازم است بترتیب مقرر در بند ۲ اقدام گردد و در صورتیکه عدم صلاحیت قاضی ناشی از زوال صلاحیت لازم برای قضاوت باشد، باید مراتب مستدلاً به شورای عالی قضائی که عهد دار رسیدگی به صلاحیت قضات می باشد اعلام گردد. در این مورد شورای عالی قضائی بموضوع رسیدگی نموده و در صورتیکه زوال صلاحیت را محرز دانست تاریخ حدوث آنرا مشخص خواهد نمود در اینصورت دیوان عالی کشور نقض آراء قاضی مذکور را اعلام خواهد داشت.

۴- دادسرای انتظامی قضات و همچنین دادگاه عالی انتظامی در مواردیکه طبق بند ۲ ماده ۲۸۴ به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده قطع پیدا می کند باید مراتب را به او تذکر دهند و در صورت عدم تنبه و بقاء قطع به وقوع اشتباه، لازم است مراتب را به دادستان کل گزارش نمایند.

۵- دادسرای انتظامی قضات و همچنین دادگاه عالی انتظامی که در مقام رسیدگی به تخلف قاضی از تنبه او اطلاع می یابند باید جریان را به دیوان عالی کشور گزارش نمایند.

۶- در مواردیکه دادستان کل تخلف از مواد قانون یا اعمال غرض یا بی اطلاعی از مبانی قضائی مشاهده نمود و همچنین در مواقعی که دیوان عالی کشور حکم را به جهات مذکور در ماده ۲۸۴ نقض کرد، باید مراتب به دادگاه عالی انتظامی قضات اعلام شود.

۷- با توجه به اختیارات حاصل از اصل ۱۶۱ قانون اساسی لازم است دیوان عالی کشور بر حسب نیاز شعبه یا شعب خاصی را از شعب کیفری برای رسیدگی به این اطلاعات تخصیص دهد. رسیدگی به این پرونده ها طبق عموماً مقررات موجود و بترتیبی خواهد بود که برای رسیدگی به امور کیفری در دیوان عالی کشور مقرر است. شعبه مأمور رسیدگی در دیوان عالی کشور در

اجرای ماده ۲۸۴ مکرر باید پس از نقض شعبه مرجوع‌الیه را نیز معین نماید.

در جلسه (۴۲۱) مورخ ۱۳۶۲/۵/۳۰ به تصویب رسید.

در تاریخ ۱۸/۱۰/۶۲ نیز شورای عالی قضائی يك بند به عنوان بند ۸

به دستورالعمل فوق‌الذکر الحاق نمود که بدین شرح است: (۱)

بند ۸- نظریه وظایف دادستان کل کشور به نظارت بر حسن اجرای قوانین،

هرگاه تذکر به قاضی صادر کننده حکم موجب تنبه او شده و یا اشتباه خود متوجه

شود و این امر مورد تأیید دادستان کل قرار گیرد و وقوع اشتباه یا مخالفت حکم

را با قانون محرز داند در صورتیکه مورد از مصادیق عدم صلاحیت قاضی

نباشد رأساً اجازه رسیدگی مجدد را خواهد داد.

باری در قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری نوعی تجدید

رسیدگی نسبت به آراء صادره از دادگاه کیفری يك پیش‌بینی شده بود که حتی

بدون درخواست محکوم‌علیه نیز میبایست پرونده در دیوان عالی کشور مورد

تجدیدنظر قرار گیرد، البته این تجدیدنظر از یکسو به تعبیر قانون شکلی بود

یعنی ظاهراً فقط از نظر انطباق با موازین قانونی و رعایت مقررات و ضوابط قانونی

در محاکمه مورد رسیدگی قرار میگرفت و از سوی دیگر به رأی صادره از دادگاه

حکم گفته نمی‌شد بلکه به آن نظریه اطلاق میشد و به دادگاه هم تکلیف شده بود

که بر تصمیم خود نام رأی نگذارد و یا هنگام اصدار نظریه قصد انشاء رأی نداشته

باشد بلکه قصدش فقط اظهار نظر باشد، تا حرمت تجدیدنظر حکم حاکم صدق

نکند.

۱- روزنامه رسمی شماره ۱۱۳۳۸-۱۱/۶/۱۳۶۲

۱۳۶۲/۱۰/۲۰

شماره ۱/۴۹۳۰۵

مصوبه شورای عالی قضائی در خصوص الحاق بند ۸ به دستورالعمل اجرای مواد ۲۸۴ و ۲۸۴

مکرر

شورای عالی قضائی در جلسه ۴۸۴-۱۸/۱۰/۱۳۶۲ تصویب نمود بند زیر بعنوان بند ۸ به

دستورالعمل اجرای مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی

کیفری اضافه شود.

ترتیب این کار و این ابداع، در مواد ۲۸۵ و ۲۸۷ و ۲۸۸ اصلاحی بدین صورت بیان شده بود:

ماده ۲۸۵ - نظرات دادگاههای کیفری که منتهی به کیفرهای مندرج در ماده ۱۹۸ و تبصره ۱ آن میشود اعم از اینکه طرفین دعوی یا دادستان دادگاه اعتراض کرده باشند یا نه در دیوان عالی کشور مطرح و مورد رسیدگی شکلی قرار خواهد گرفت.

ماده ۲۸۷ - رئیس دادگاه کیفری یک پس از رسیدگی و محاکمه متهم و مطالعه پرونده و نظریه مشاور هرگاه نظرش منتهی به برائت متهم و یا به کیفری کمتر از کیفرهای مندرج در ماده ۱۹۸ و تبصره آن باشد رأساً مبادرت به انشاء حکم میکند و این حکم بجز در موارد مذکور در ماده ۲۸۴ قطعی است لکن هرگاه نظرش منتهی به کیفرهای مذکور شد بدون انشاء رأی بدو نظر و استنباط قضائی خود را بطور کتبی موجهاً به دیوانعالی کشور ارسال میدارد دیوانعالی کشور با ملاحظه نظریه دادگاه و رسیدگی شکلی به پرونده امر چنانچه نظریه را صحیح و موجه تشخیص داد آنرا تنفیذ و پرونده را اعاده مینماید تا رئیس دادگاه انشاء حکم نماید که در این صورت رأی صادره قطعی است.

ماده ۲۸۸ - هرگاه دیوانعالی کشور نسبت به نظریه قضائی دادگاه کیفری یک ایراد داشته یا نقائصی ببیند نظر خود را مستنداً مینویسد و پرونده را به دادگاه رسیدگی کننده ارسال میدارد. اگر دادگاه نظر دیوانعالی را پذیرفت برابر آن حکم مقتضی صادر خواهد نمود، در غیر اینصورت پرونده را نزد ریاست کل دادگاهها ارسال مینماید تا حسب‌الارجاع در شعبه دیگری رسیدگی ماهوی شود شعبه مرجوع‌الیه نیز پس از رسیدگی چنانچه نظر دیوانعالی کشور را پذیرفت مطابق آن انشاء حکم مینماید والا پرونده مجدداً به دیوانعالی کشور عودت داده میشود درچنین مواردی پرونده در هیئت عمومی دیوانعالی کشور مطرح و طبق نظر اکثریت مطلق اعضاء به یکی از طرق زیر عمل میشود:

۱- در صورتیکه هیئت عمومی دیوانعالی کشور نظر یکی از شعب دادگاه کیفری يك را صحیح و موجه تشخیص دهد در اینصورت پرونده را بهمان شعبه رسیدگی کننده ارسال میدارد که انشاء حکم نماید.

۲- نظرات قضائی دوشعبه رسیدگی کننده مشابه و هردو صحیح و موجه است در اینصورت پرونده به شعبه رسیدگی کننده ثانوی جهت انشاء حکم ارسال میشود.

۳- در غیر موارد مذکور در فوق هیئت عمومی طبق نظریه اکثریت مطلق اعضاء پرونده را جهت ارجاع به یکی از شعب دیوانعالی نزد ریاست کل میفرستند شعبه مرجوع الیه دیوانعالی کشور مکلف است نسبت به موضوع پرونده ماهیتاً رسیدگی و حکم مقتضی را انشاء نماید حکم صادره قطعی است.